

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

حجت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

جلسه ۳ - دوره ۱۹ خودشناسی

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

سؤالی که در شروع مباحث خودشناسی باید به پاسخ این سؤالات پردازیم این است که عرض کردیم در گذشته که انسان ظلوم و جهول است. یعنی حتی خواسته و نیاز خودش را هم نمی‌شناسد ما خواسته‌های زیادی داریم. یک خواسته مشترک در بین ما وجود دارد که همه ما در آن خواسته متحد و مشترک‌ایم. و نوعاً انسان‌ها با این خواسته آشنایی ندارند یعنی به صورت خودآگاه توجه تفضیلی به این خواسته ندارند ولی این خواسته در وجودشان هست. این میل در وجود آنها هست. و آن عبارت است از اینکه همه ما می‌خواهیم که زندگی ما به گونه‌ای باید که ما را به بهشت و سعادت و خوشبختی منتهی کند و همه ما به دنبال این خواسته در حرکت هستیم. تمام برنامه‌های ما برای وصول به این خواسته در زندگی تنظیم می‌شود اما اگر از ما بپرسند که هر یک از کارهایی که انجام می‌دهی برای چی هست برای کجا هست؟ نمی‌توانیم در جواب این جواب را بدهیم. هر یک از اعمالی که ما در حلول شبانه روز انجام می‌دهیم اگر از ما سؤال کنند که چرا انجام می‌دهی. ما در جواب می‌گوییم که مثلاً فرض بکنید. چرا غذا می‌خوری؟ می‌گوییم گرسنه هستیم. در حالیکه این جواب آن جواب واقعی خود ما نیست. اینجاست که می‌گوییم انسان ظلوم و جهول است. خیلی ظالم است و خیلی جاهل است. انسان اینجوری است، نیاز خودش را نمی‌داند. اینجور نیست که فقط به دیگران ظلم کند به خودش ظلم می‌کند. هیچ موجودی به اندازه انسان این مقدار جهل ندارد تا حتی خودش را نمی‌شناسد. اگر بپرسیم که چرا درس می‌خوانی؟ می‌گوید درس سمی خوانم که مثلاً مهندس بشوم، دکتر بشوم، مدرک بگیرم، چرا کار می‌کنی؟ تحصیل درآمد کنم. اینها جواب‌هایی است که ما می‌دهیم. اما واقعیت امر این است که ما وقتی این سؤالات را نسبت به دین جواب‌ها ادامه بدهیم. بگوییم که خوب گفتم غذا می‌خوری که سیر بشوی. چرا غذا می‌خوری که سیر بشی؟ سرازیر جواب‌های دیگه‌ای در آره. یعنی اگر به مقدار عمیق تر و دقیق تر بشویم. به باطن جان خودمان نفوذ کنیم. سعی کنیم که باطن جان خودمان را استخراج کنیم کشف کنیم. بینیم آن تو چه خبر است. آیا واقعاً نیت باطنی ما هم همین طور است که فقط به غذایی بخوریم که سیر بشویم؟ از صبح که بلند می‌شویم از خواب بگن چرا خوابیدی؟ می‌گویی چون خسته بودم. خوب خسته بودی خوابیدی. که چی بشه؟ خستگی ام در بره. خوب حالا خستگی ات در رفت که چه کار کنی. سرحال بشوم که بروم کار کنم. خوب کار کنی که چی بشه؟ داریم هی وارد می‌شیم به باطن درون انسان. خودمان را کشف می‌کنیم. تحلیل درونی می‌کنیم. نسبت به انگیزه‌های خودمان. که آیا واقعاً خواسته واقعی مان چیه. همین‌هایی است که به زبان می‌آوریم، یا بیش از اینهاست؟ می‌گوییم نه، ما خوابیدیم که سرحال بشیم تا زندگی کنیم. خوب می‌گوییم الآن چه کاری می‌خواهی بکنی؟ می‌گویی گرسنه‌ام می‌خواهم غذا بخورم. بدن‌ام خالیه. بدن‌ام نیرو نداره. نمی‌تونم فعالیتی داشته باشم. باید نیرو داشته باشم تا کار کنم. می‌گوییم خوب فعالیت کردی، نیرو بدست آوردی. می‌خواهی فعالیت کنی. می‌خواهی چه کار کنی؟ می‌گویی روم مدرسه درس می‌خوانم. می‌روم دانشگاه، درس می‌خوانم. می‌روم سرکار کار می‌کنم. چرا کار می‌کنی؟ پول در بیاورم. چرا درس می‌خوانی؟ مدرک بگیرم. خوب چرا مدرک بگیری که چی بشود؟ چرا پول در می‌آوری که بتوانم خرید کنم، چی بخری؟ غذا بخورم. غذا خریدی خوردی. این دورشه. غذا خوردی که پول در بیاوری، پول در آوردی که غذا بخری. می‌گوید نه زندگی کنم. به مقدار که دقیق بشویم توی کارهامون می‌بینیم که اینجوری که داریم زندگی می‌کنیم. به این زندگی قانع نیستیم. تمام این رفتارها را مقدمه قرار می‌دهیم برای اینکه زندگی کنیم. برای اینکه به سعادت برسیم. اگر بگوییم که زندگی چیست؟ می‌گوییم سعادت است. می‌گوییم سعادت کجاست؟ حال می‌خواهیم به اینجا برسیم کم کم خوشبختی کجا هست؟ پول در میاوری که خوش بخت بشوی. زندگی خوبی داشته باشی. می‌خواهی، که زندگی خوبی داشته باشی. می‌خوری که زندگی خوبی داشته باشی. ازدواج می‌کنی که زندگی خوبی داشته باشی. تمام حرکات ما، درس می‌خوانی که زندگی خوبی داشته باشی. ورزش می‌کنی که زندگی خوبی داشته باشی. زندگی خوب شما چیه؟ می‌خواهیم خودمان را پیدا کنیم. زندگی خوب هر یک از ما چیه؟ به مراجعه به خودمان بکنیم. با اینکه کارهایی که انجام می‌دهیم متفاوت است. یکی درس می‌خواند. یکی کار می‌کند. یکی مهندس است، یکی دکتر است. یکی کارگر است. هرکسی به رشته‌ای، به کاری. اما در همه یک چیز مشترک است. همه می‌خواهیم زندگی خوب داشته باشیم. اگر بپرسیم که زندگی خوب شما چیه باز در جواب هر یک از ما یک ؟ در جواب می‌دهیم. باز مشترک نیستیم. یعنی ضمیر ناخودآگاه درون ما به مرحله خودآگاه نرسیده. اینطور نیست که ما بفهمیم چه می‌خواهیم. فلذا می‌بینیم که مختلف جواب می‌دهیم. به مقدار که این اختلافات را پیگیری کنیم آخرش به یک جواب می‌رسد. اما هیچ کدام از ما بدون اینکه این بحث را از قبل شنیده باشیم این یک جواب را از قبل نمی‌گوییم. مطالب دیگر می‌گوییم مطالب دیگری توی ذهنمان است. یعنی خیال می‌کنیم که یک چیزهایی را می‌خواهیم در حالیکه آن چیزها را

نمی‌خواهیم. اصلاً دنبال یه چیز دیگری، مهم‌تر از او هستیم که آن مشترک بین همه است. اگر بگوییم که زندگی خوب چیست تعریف کن. می‌گوید زندگی خوب این است که خوب بخورم، خوب بخوابم، خوب شهوت رانی کنم. حالا منهای دین. حالا سراغ دین هنوز نمی‌آییم. ذهن معنوی و الهی خودمان را فعلاً. اینها در اثر خودآگاه شدن است. در اثر این است که آموزش دیدیم. اینها محصول تعلیمات انبیاء است. اینها را حالا فعلاً کاری نداشته باشید. یک انسان بطور طبیعی می‌گوید می‌خواهم خوب بخورم. خوب بخوابم. باز هم آن جواب اصلی را نمی‌دهد. یکی از خوردن خیلی خوشش می‌آید. می‌گوید اگر من خوب بخورم دیگر هیچ غم ندارم. یکی دیگر اگر من خوب بخوابم هیچ مشکل ندارم. به خواب خیلی حساسه. دلش خوابیدن را می‌خواهد، یکی دیگر می‌گوید من مشکل‌ام فقط این است. باید ازدواج کنم. همسر داشته باشم. دیگر هیچ خواسته‌ای ندارم. یکی دیگر مریض است. می‌گوید من را خدا شفا بدهد بهم سلامتی بدهد هیچی دیگر نمی‌خواهم. یکی دیگر من فقط پول می‌خواهم دیگر هیچی نمی‌خواهم. اینم که می‌گویم شاهدش هم این است که هر کدام از اینها که یکی از اینها را می‌خواهند حاضر هستند چیزهای دیگر را برای این فدا کنند. گاهی اینجوری می‌شود. می‌گوید من خوب بخوابم. می‌گوییم الان گرسنه است وقت خواب نیست، وقت غذا است. پاشو غذایت را بخور، می‌گوید نه هیچی نگویید بگذارید من خوابم را بکنم. از غذا می‌زند به خواب می‌رسد. یه ورزشکار می‌گوید هیچ کاری با من نداشته باشید. فقط بگذارید من ورزش کنم. بیشتر عمرش و وقتش را به ورزش کردن می‌گذراند. یعنی چیزهای دیگر را توی زندگی فدا می‌کند. ازدواج هم کرده. ازدواجش هم منتهی به طلاق می‌شود. از همسرش جدا می‌شود. خانمش می‌گوید تو اصلاً با من ازدواج نکردی تو با شغل‌ات، با کارت، با دوستان، با رفیق‌هایت، با ورزش‌ات، با آن چیزهای دیگر ازدواج کردی. انگار نه انگار که ازدواج کردی با من. نمی‌خواهیم. ما نخواستیم این زندگی را، این هم می‌گوید خوب می‌خواهی جدا شوی خوب برو. یعنی چیزهایی هم دارد حتی حاضر است از دست بدهد به خاطر آن چیز. هر کدام ما ممکن است جواب‌های مختلف بدهیم. حالا بعضی از ما ممکن است چند تا چیز را بگوییم. خوردن، خوابیدن، خوب خوردن، خوب خوابیدن، خوب پوشیدن، ماشین خوب داشتن، خونه خوب داشتن. همه چیزهای مختلفی را بیان می‌کنیم. بعضی‌ها خیلی بزرگترند یعنی خواسته‌هاشون خیلی بیشتر است. بعضی‌ها خواسته‌هایشان خیلی کمتر است، قانع‌اند. بستگی به ظرف وجودی‌شان هم دارد. بعضی‌ها هم نه قانع شدن دیدن نمی‌شود. حالا که نمی‌شود گفتند خوب ما انتخاب می‌کنیم. بین این و این. توی این سه تا، توی این ده تا، این دوتایی‌اش که می‌شود مهم‌تر. مهم‌تر و اهم و فله‌م می‌کنند. اما در عین حال می‌بینیم جواب‌های مختلف است. هنوز به جواب مشترک و واحد نرسیدیم. اگر همین را پیگیری کنیم. و جلو برویم، کم‌کم می‌بینیم شما مثلاً برای چی می‌خواهی غذای خوب بخوری، آن یکی برای چی می‌خواهد لباس خوب بپوشد، آن یکی برای چی می‌خواهد ماشین خوب داشته باشد، نتیجه‌اش به کجا برمی‌گردد؟ یعنی چه خبر است در درون ما؟ باطن جان ما چه می‌خواهد که توی این قالب‌ها ظهور و بروز پیدا کرده. از هر یک از اینها وقتی سؤال کنیم که از باطن‌ات خبر بده، بخواهد از باطن خبر بدهد بتواند خبر بدهد. یک جواب می‌دهد و آن یک جواب این است که می‌خواهم همه چیز مطابق با میل من باشد و همه چیز مطابق با میل من بماند. گاهی همه چیز مطابق میل ما هست. الان اما در آینده ممکن است از ما بگیرند. نه نگیرند. حالا هر کسی میل‌اش یه میلی است. میل‌ها مختلف است دیگر. یک کسی می‌گوید شکموام. همیشه می‌خواهم هر غذایی که می‌خواهم در اختیارم باشد. یک کسی می‌گوید من خواب آلوده‌ام. هر موقع خوابم گرفت بخوابم. بعضی‌ها اتاق خوابشان بهترین جای خانه‌اشان است. بستگی به آن نقاط احساس افراد دارد که به چی خیلی علاقه دارد. بهترین تخت. وسایل خوابش بهترین هاست. در حالیکه بروی توی اتاق پذیرایی‌اش می‌بینی اتاق پذیرایی‌اش اینقدر مجهز نیست. گران‌ترین وسایل را تهیه کرده برای اتاق خواب، اما توی پذیرایی‌اش حال نه، توی آشپزخانه نه، بعضی‌ها به آشپزخانه‌اشان خیلی رسیدگی می‌کنند. خواب که می‌گوید سرمان را می‌گذاریم روی فرش، روش فرش می‌خواهیم. خواب که انقدر مهم نیست. مهم این است که آدم وقتی بیدار است می‌خواهد غذا بخورد بهترین غذا، امکانات آشپزخانه درجه یک، بعضی‌ها به آبرو و مسائل این چنینی رسیدگی می‌کنند. پذیرایی‌هایشان را خیلی هیچی نداره اما اتاق پذیرایی‌اش را خیلی مجهز و درجه یک کرده است. هرکسی یک جور است. به یک چیزهایی علاقه دارد. این علاقه‌های اینجوری مختلف است اما همه این علاقه‌ها را وقتی دنبال می‌کنیم و نهایتاً پیگیری می‌کنیم در باطن انسان می‌رسیم به یک علاقه، و آن علاقه این است که هر چه می‌خواهم. هر چه که می‌خواهم که حالا چیزهای مختلف دیگر، می‌خواهم بهم برسد. به دستم برسد. در اختیارم باشد. همه چیز مطابق با میل من پیش برود. همه چیز مطابق با میل من. حالا میل هر کسی چیه؟ هر کسی یه میلی دارد. اما همه اینها به اینجا برگشت. همین الان به خودتان مراجعه کنید می‌بینید که از صبح تا شب هر کاری انجام می‌دهی برای رسیدن به همین یک دانه خواسته است. چرا پول درمی‌آوری؟ برای اینکه

چیزهایی که می‌خواهم بخرم. چرا کار می‌کنی؟ برای اینکه به خواسته‌هایی که دارم برسم. چرا می‌خوری؟ دلم می‌خواهد دوست دارم. میل دارم. همه‌اش میل، میل. به خواسته‌ای داریم می‌خواهیم خواسته‌هایمان تأمین بشود. بهشت کجاست؟ بهشت یعنی بهشت سعادت آنجاییست که همه چیز مطابق میل ما هست و می‌ماند. این را می‌گویند بهشت. بیایم سراغ قرآن. قرآن می‌فرماید که: و فیها ما یشتھی الأَنْفُس، در بهشت آدمها هرچی اشتها کنند یعنی بخواهند. هرچه میل‌شان می‌کشد هست، همه چیز مطابق با میل‌شان است. اراده کنند. شکمو است غذا می‌خواهد. ارائه کند غذا. تنبل است، حوصله ندارد برود بخورد. نگاه می‌کند خودش می‌آید میرود توی دهانش. نگاه می‌کند که سیب به گلابی اراده می‌کند میرود داخل دهانش، نمی‌خواهد بجود. به خورده فکر کنید ببینید همه‌مان همینجوریم. یعنی اگر بشود که بدون هرگونه زحمت هرچه می‌خواهیم بهمان برسد. می‌گوییم همین را می‌خواهیم. همین را می‌خواهیم اصلاً. همه زحمتی که داریم می‌کشیم برای این است که به روزی به اینجا برسیم، برسیم به یک حالی که دیگر هیچ زحمتی نکشیم. راحت بخوریم و بخوابیم و کیف کنیم و لذت ببریم. هیچ غم و غصه و نگرانی و دلشوره. هیچی، هیچی نباشد. پس یک خواسته انسان بیشتر ندارد. یک نفر پیدا شود یک خواسته‌ای غیر از این خواسته را بگوید. بگوید من خواسته‌ای غیر از این دارم. نمی‌خورم. ندارم این خواسته را. صبح تا شب تلاش می‌کنم فعالیت می‌کنم تا به فلاکت و بدبختی و بیچاره‌گی‌ام اضافه بشود. که برسم به جایی که هرچی می‌خواهم نشود. ناکام بمانم. حسرت به دل بمانم. بیچاره شوم. بدبخت شوم. دائم غم، غصه، فقر، بیچارگی، ناداری. هیچ کس توی دنیا پیدا نمی‌کند شما، که باطن‌اش و جان‌ش چنین خواسته‌ای درش نباشد. پس همه ما طالب بهشت هستیم. همه تشنه بهشت هستند. از خوب و بد. از جاهل و عالم. بفهمی یا نفهمی. همه دنبال بهشت می‌گردیم و همه فی؟؟؟ انفسهم خالدون. این بهشتی‌ها حالا که رسیدند به اینجا که هرچه می‌خواهند هست و بهشان داده می‌شود همه آنچه را که بهشان داده شد بقا دارد. دیگر از شون گرفته نمی‌شود. همین جور هم می‌ماند. خالد است. جاودان است. دقیقاً همان خواسته‌ای که انسان دارد که می‌خواهد همه چیز مطابق میل‌اش باشد و بماند. در تمام آن خواسته‌هایی که دارند خالد همان جور هستند. باقی می‌مانند. پس قرآن با این اسلام ما را دعوت کرده به بهشتی که با همه وجودمان داریم دنبال‌اش می‌گردیم. منتهی توی دنیا دنبال‌اش می‌گردیم. تو به چیزهایی که فکر می‌کنیم. درسته دنبال‌اش می‌گردیم. یکی توی پول، یکی توی خوراک، یکی توی شهوت، یکی تو آبرو و عزت دنیا، یکی توی پست و مقام، هرکسی یک جور. یکی توی خواب. حالا باید ما بحث بکنیم و بررسی کنیم که وصول به این بهشت سعادت‌ی که توی وجودمان می‌یابیم در وجود خودمان می‌یابیم. یافتن یعنی اینکه ببینید همه ما می‌آییم در درون جانمان که به همچین خواسته-ای داریم. این را می‌گوییم وجدانی. یافتنی نیست. یافتنی است. وجدان کردنیه. اصلاً ما غیر از این نیستیم. خودمان ایم. اگر بگویند که شما الان می‌بینی که در اطرافات کسان دیگر و افراد دیگری هم هستند. می‌گویی بله می‌بینم. می‌بینم غیر از این است که می‌یابم. می‌گویی می‌بینم. می‌بینم یعنی عکس‌اش افتاده توی ذهن‌ام. از طریق چشم افتاده، در انتهای چشم. مفهوم و شکل‌ای از اطرافیان‌ام. در من شکل گرفته. این غیر از این است که وقتی می‌گوییم که خودت را چطور. خودت را هم می‌بینی؟ شما اگر چشمات را ببندی دیگر اطرافات را نمی‌بینی. دیگر عکسی از اینها توی چشمات نمی‌آید. اما اگر چشمات را ببندی باز هم خودت را می‌بینی. خودت. خودت را می‌بینی. خودت را می‌یابی. این را بهش می‌گوییم وجدان. این را بهش می‌گوییم یافتن. لازم نیست چشمات را باز بکنی تا بفهمی هستی. من. می‌گویی من. منات را دیده باشی. می‌یابی. یافتنی. وقتی چشمات را باز کردی عکس اطرافیات افتاد توی ذهن‌ات. اطرافیات را با چشمات دیدی. حالا آن عکسی که افتاد توی ذهن‌ات آن عکس توی ذهنت را با چه می‌بینی؟ می‌بینی یا نمی‌بینی آن را؟ می‌بینی. می‌دانی یک عکسی از آنها الان توی ذهنت هست. می‌دانی دیگر. این می‌دانی علمات را از کجا آوردی؟ این علمات با چی حاصل شد؟ یعنی با چشم نگاه کردی به آن که فهمیدی عکس اینها توی ذهنت است؟ نه. با چشمات بیرون از خودت را دیدی. این چشم دیگر قدرت ندارد که درون‌ات هم ببیند. توی ذهن‌ات هم ببیند. حالا اگر چشمات را بستنی تصویری که آمد توی ذهنت نقش بست آن را با چه می‌بینی؟ الان داری می‌بینی. به من نگاه کن. تصویری که الان از من در ذهنت آمد نگهدار حالا چشمات را ببند. باز هم می‌بینی. حالا دیگر با چه می‌بینی؟ دیگر چشم نیست. اگر چشم بود. دیگر نباید ببیند. اینهایی که کور هستند. نابیناست. اینها نمی‌فهمند که هستند، خودشان را نمی‌فهمند؟ درک نمی‌کنند؟ نمی‌یابند؟ پس ما یک چشم‌های دیگر هم داریم غیر این دو تا چشمی که مربوط به سر ماست و از آن چشم‌ها داریم استفاده می‌کنیم. حواس‌مان نیست. توجه نداریم. فلذا که خیلی جاهل‌ایم از خودمان هم خبر نداریم. از اوضاع و احوالی که در درون خودمان دارد می‌گذرد بی‌خبریم. بگویند چند تا چشم داری. می‌گوییم دو تا. اگر بگویند چهار تا چشم داری می‌گوییم فحش داری می‌دهی. می‌گوید چشمات چهارتا شود مگه بهت نگفتم این کار را نکن. بگذار بکند تا چشم‌اش چهارتا شود یا کور شود. یا چشم‌اش در بیاید. ولی چشم‌اش چهارتا شود به فحش است. بابا چشمات چهارتا هست.

خبر نداری. ان الله اربع اعین. انسان یبصر او دینه و دینا و اینان یبصرهما افرا خبره (چهار تا چشم دارد هر بنده ای چهار تا چشم دارد. در تفسیر و معنای این حدیث که می فرماید ۴ تا چشم دارد و دو تا چشمش مربوط به امور دین و دنیا است و دو تایش هم مربوط به امور آخرت است. در این ما یک بحثی داریم که این چهار تایش که ما نمی شناسیم را دارد همان معرفی می کند. غیر از این دو تا است. یعنی شش تا چشم داریم. نشنیدی می گویند شش تایی ها. توی خیابان که داره راه می رود به وری به وری راه می رود. شش تا چشم داریم. این دوتایی که مربوط به چشم سر است این گفتن نداشته. این را نمی خواسته. بگوید حضرت. از قرائتی که در روایات هست. معلوم می شود که چهار تا چشم دیگر داریم. حالا فعلاً ما به آن دو تا چشمی که اضافه شد کاری نداریم. همین مقدار که ما یک چشم های دیگر ای داریم که داریم از آن چشم ها استفاده هم می کنیم و خبر نداریم. خوب ببینیم این بهشتی که تعریف کردیم که وصول به جائیکه همه چیز مطابق با میل ما باشد ما چه مسیری را باید برویم و حقیقتاً این بهشت ما کجاست؟ این مقصد ما کجاست؟ یک جواب این است که بهشت سعادت ما آن جایی است که همه چیز مطابق با تمایلات شکم و شهوت و حیوانیت ما باشد. اگر همه چیز مطابق با خواسته های حیوانی ما باشد بهشت سعادت ما همین است دیگر. این آخر آخر خواسته های ماست. تعریف بهشت به اینجا منتهی شد که برسیم به جایی که همه چیز مطابق میل ما باشد. خوب حالا باید میل ها بررسی کنیم. ببینیم ما چه تمایلاتی داریم. ما اگر بخواهیم این میل ها را بررسی کنیم باید از این شش عدد چشم هایمان استفاده کنیم. همه را باید باز کنیم. تا ببینیم که تمایلات نکند به موقع در وجود ما باشد و ما خبر نداریم. بی خبر ما نرویم، یادمان رفته. به شکمی داریم که خوب این حالی مان می شود. گرسنه که می شود هجوم می آوریم به سفره. اما نکند به شکم های دیگری هم داریم؟ که پشت این شکم که این پیدا نیست. سر و صدا هم ندارد. این به چیزی بشود. قار و قور می کند. اما آن نه هیچ قار و قور هم ندارد. بی سر و صدا. به بیماری هایی هست الآن از ش تعبیر می کنند به بیماری های خاموش. می گن استخوان بدن شما گرسنه است. کلسیم می خواد بهش کلسیم نمی دهی. این دارد از درون پوک میشه شود. پوکی استخوان همین است دیگر. کلسیم لازم دارد. گرسنه کلسیم است. شما بهش کلسیم نمی دهی. بعد از یک مدتی می بینی که می افتی زمین، دستت شکست. پایت شکست. بی خودی. با کوچکترین ضربه ای و آسیب های دیگر ای بهت وارد می شود. بعد که می روند تراکم استخوان می کنند می گویند این استخوان اش پوک شده. می گوئیم چی شده پوک شده. می گوید این شیر کم خورده. پنیر کم خورده. کشک کم خورده. موادی که تویش کلسیم داشته باشه کم خورده. این پوک شده. ما نیازها و تمایلات بدنمان هم نمی دانیم. یعنی به تمایلاتی در بدن ما و در مرکب ما و در بعد حیوانی ما وجود دارد که از اینها هم خبر نداریم. یعنی حتی چشم دیدن اینها را هم نداریم. حالا ما می خواهیم بگوئیم که ما می توانیم بفهمیم که بهشت کجاست. چه جوری می شود رفت بهشت. عجیبه انسان خیلی جاهله. و چون خیلی جاهله و ادعاهای بزرگ بزرگ داره. فلذا خیلی ظالمه. اول ظالم انسان است. که به خودش ظلم می کند. ظلم های بزرگ. چرا؟ چون ادعاهای بزرگ دارد. هیچ چیز نمی داند و می گوید همه چیز می دانم. اگر به چیزی بداند. حیوانات یک چیزهایی می دانند وقتی متولد می شوند یک علوم غریزی ای دارند.

کنتم فی بعلون امهاتکم لا تعلمون شیئا، شماها توی شکم های مادرهایتان بودید هیچی نمی دانستید. متولد شدید فرق بین پستان و پستانک را نمی دانستید. حالا ادعا می کنید که من تمام راههای آسمان را بلدم. چی چی راههای آسمان را بلدی؟ اگر خدا بهت معرفی نکند. تمام این کسانی که برای خودشان مکتب می آورند می گویند ما دستورالعمل می دهیم. قانون وضع می کنیم برای انسان که می گوئیم که انسان چه کار کند که به سعادت برسد. منهای ارتباط با خدا. تمام اینها جزو آن کسانی هستند که ظالماً جهولاً خیلی جاهل اند. فلذا ادعاهای خیلی بزرگ می کنند. فلذا خیلی ظالم اند. تنها کسی که می تواند ادعا کند که من راه های آسمان را از راه های زمین بهتر بلدم حضرت امیر(ع) بود. که ارتباط با وحی داشت متصل بود با وحی پیامبران الهی هستند اولیاء خدا هستند. کسانی که رابطه با خود خدا دارند که از ناحیه خدا که خالق انسان است انسان را خلق کرده می داند در درون انسان چه خبر است. می داند انسان چه تمایلات و خواسته هایی دارد. ما وقتی که حتی جسم خودمان هم نمی شناسیم. یعنی به همین علم طبی که الآن ادعا می کند که انسان را شناخته. جسم انسان را شناخته. نیازهای جسمانی انسان را شناخته. به همین علم هم نمی توانیم اعتماد کنیم. صد در صد. همین ها امروز می آیند می گویند این غذا را بخوری برای فلان جا خوب است. فردا می گویند این غذا برای همان جا خوب نیست. این دارو رو مصرف بکنی برای فلان بیماری خوبه. پس فردا می آیند می گویند نه. اینم می گویند فردا و پس فردا خیلی ملاحظه کردم. و الا هم زمان یک عده شون می گویند این برای فلان جات خوبه، به عده ای دیگرشان می گویند این برای آنجات بد است. همزمان می گویند که اگر اینها رو کنار هم بگذاری اصلاً دیگر دکتر نمی روی. ما حالا چون خبر نداریم از این تعارضاتی که بین اطبا هست خبر نداریم

که چه اوضاعیه. هر کدام اینها یه چیزی گفتن. یه چیزی می‌گن، یه چیزی خواهند گفت. فلذا می‌گوییم خوب ما اعتماد می‌کنیم. و الا اگر خبر دار بشویم از چیزهایی که گفتند و می‌گویند و خواهند گفت. همین اختلافاتی که بین اینها وجود دارد. می‌رویم کتاب و حدیث را باز می‌کنیم. هر چی توی احادیث فرمودند. می‌گوییم چه سند ضعیف باشد. چه سند اش قوی. هر چی فرمودند این‌ها بهتر از اینهاست. عربی هم بلد نباشیم می‌رویم یکی دست و پا شکسته برایمان ترجمه کند همان دست و پا شکسته را قبول می‌کنیم دیگر سراغ اینها نمی‌رویم. به خاطر اینکه خیال‌مان راحت است که احتمال اینکه آنها درست باشد هست. چون آنها متصل با وحی و مرتبط با خداست. اگر نگوییم که این اطبایی که الآن هستند هر چی حرف دارند به خاطر این است که از آن منبع وحی تغذیه شدند. یعنی اگر یه چیزی بدست آوردند که خوب است و مفید و روی حرف شان ایستاده‌اند. وقتی ریشه‌اش را دنبال می‌کنی می‌بینی از همین کتاب‌های حدیث در می‌آید. از توی طب قدیم در می‌آید. تا می‌رسد به امام صادق (ع) تا می‌رسد به انبیاء. تا می‌رسد به انبیاء قبل از پیغمبر (ص) همه از آنجا‌ها آمده. که البته الآن هم دارد علم پزشکی و علم طب به سمت همان‌ها برمی‌گردد. یعنی خودشان دارند متوجه می‌شوند که هر چی دارند از آنجا‌ها دارند. ولی منتهی وظیفه ظاهری ما فعلاً این است که هر چی می‌گویند گوش کنیم. سعی کنید زودتر مجتهد بشوید. نگویید که دارد شوخی می‌کند. برای خنده می‌گوید. نه شوخی نمی‌کنم. برای خنده هم نمی‌گوییم. زودتر مجتهد بشوید. تا هر کسی هر جوری دلش می‌خواهد شمارا به هر راهی دلش می‌خواهد نبرد. هر جور دلش می‌خواهد. مجتهد که شوی خودت می‌فهمی پیش کی بروی. پیش کدام دکتر بروی. یعنی حتی امور مربوط به بدنت را هم می‌فهمی چه کار کنی. کجا بروی. به کی اعتماد کنی. به کی اعتماد نکنی. سعی کنید مجتهد بشوید مجتهد شدن هم راهش اینقدر طولانی نیست که طولانی‌اش کردند. طولانی‌اش که نکردند. آسون‌اش نکردند. چون راه طولانی بوده. باید آسون‌اش می‌کردند نکردند. از اصل‌اش که علم یک نقطه بوده. روایت داریم: کثره الجاهلون هی زیادش کردند. ولی خوب آنهایی که زیاد کردند باید اضافه‌هایش را بگذاریم کنار. کم‌اش کنیم و میشه. نمی‌گوییم شماها همه تان می‌توانید مجتهد بشوید ولی فکر می‌کنم ۲ سومتان بتوانید. یعنی استعدادش را دارید. کسانی که استعداد شرکت توی این جلسات را دارند و از این مباحث چیزهایی می‌فهمند. اینها استعداد مجتهد شدن را دارند نوعاً. منتهی انسان ظلوم و جهول است دیگر. خودش می‌تواند بفهمد‌ها، نمی‌رود بفهمد، می‌رود دنبال یکی دیگر. می‌گوید برویم ببینیم او چی می‌گوید. خلاصه بگوییم که روایات ائمه (ع) را با هیچی توی دنیا عوض نکنید. با نظر و قوا و فتوا، نظرات کارشناسی هیچ کارشناس و مجتهد عوض نکنید. سعی کنید خودتان مجتهد بشوید از دین روایات و از این منبع و سرچشمه علم و وحی استفاده کنید.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

